

روایت سینمایی موزه
معصومیت
(معصومیت خاطره‌ها)

نویسنده:
اورهان پاموک

مترجم:
طاہر فرنود

۱۳۹۹

رمان‌ها و موزه‌ها گویی یک چیزند.

رمان را که می‌نوشتم، به موزه فکر می‌کردم. موزه را هم با اندیشه رمان ساختم؛ یعنی موزه حاصل موفقیت رمان نیست. رمان هم مثل آنچه در برخی فیلم‌های تجاری رُخ می‌دهد، پس از موفقیت موزه به ذهنم خطور نکرد. طرح نوشتن رمان و ساختن موزه را هم‌زمان در اواسط دههٔ نود میلادی ریختم و رابطهٔ پیچیده‌شان را رمان توضیح داده‌ام: پسر خانواده‌ای ثروتمند و غربی شده اهل استانبول، عاشق دختر یکی از اقوام دور و فقیرشان می‌شود؛ اما پسر بعد از آنکه عشقش به سرانجامی دلخواه نمی‌رسد، تسلی را در جمع‌آوری اشیائی می‌یابد که محبوبش آن‌ها را لمس کرده است. بعدها هرآنچه از اشیاء زندگی روزمره جمع کرده بود و برایش یادآور خاطرات عشق دل‌گدازش و استانبول دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی با تمامی چیزهایش، اعم از کارت‌پستالها، عکس‌ها، کبریت‌ها، نمکدان‌ها، کلیدها، لباس‌ها، تکه‌های فیلم‌ها و اسباب‌بازی‌هایش بود؛ همان گونه که در پایان رمان اشاره شده، در موزه‌ای به نام «موزهٔ معصومیت» به نمایش می‌گذارد.

اواسط دهه نود میلادی که درگیر این کار هنری-ادبی شدم، رؤیای هم‌زمانی افتتاح موزه و رونمایی رمان را در سر داشتم. ترتیب

و متن عنوان‌های رمان چنان دقیق تنظیم شده بود، که رمان را می‌شد، مانند کاتالوگ موزه خواند؛ در اصل رمانی پست‌مدرن از آب درمی‌آمد. ولی رمان زودتر آماده شد. سال ۲۰۰۸، رمان را بدون تصاویر و یادداشت‌های موزه به شکل ساده چاپ کردم. سال ۲۰۱۲، زمانی که موزه را افتتاح کردم، حس کردم برای توصیف اشیاء و تصاویر کلکسیون موزه‌ای که برای طراحی و ساخت ویرین‌هایش وقت زیادی صرف کرده بودم، یک کاتالوگ واقعی نیاز است. این‌طور شد که «معصومیت اشیاء» را نوشتم و چاپ کردم. اکنون در کنار این کارها، اثر چهارمی است که انتظارش را نداشتم. فیلم مستند، زیبا و حیرت‌انگیز گرانت جی^۱ به نام «معصومیت خاطره‌ها». این بار من نه در نقش یک هنرمند خلاق و صاحب اثر بلکه به عنوان موضوع فیلم، سازنده موزه معصومیت و همچنین نویسنده متن فیلم ظاهر شدم.

همه چیز با آمدن گرانت جی به استانبول، برای پخش فیلم درخشانش که درباره «حلقه‌های ساتورن^۲» نوشته «سبالد^۳» ساخته بود، شروع شد. بعدها که فهمیدم گرانت می‌خواهد فیلمی مستند درباره موزه بسازد، تمایل داشتم در ساخت فیلم مشارکت داشته باشم. ابتدا در لندن همدیگر را دیدیم و مفصل صحبت کردیم. دیدار بعدی در استانبول بود که با پیاده‌روی‌های طولانی همراه بود. یادم نیست که ابتدا او از من پرسید: «آیا مکان ویژه‌ای در استانبول وجود دارد که بخواهم نشانش بدهم؟» یا من بودم که به او پیشنهاد

1- Grant Gee
2- Ring of Saturn
3- W. G. Sebald

ادم: «بعضی جاها را باهم ببینیم.» شاید هم هیچ قصدی برای رفتن، جای خاصی نبود و می‌خواستیم با گشت‌وگذار در شهر، حسی را کشف و لمس کنیم.

برای من این حسی پیچیده‌تر بود. از یک سو برای یادآوری گذشته‌ای که کم‌کم رنگ می‌بخت، تلاش می‌کردم و از سوی دیگر در کوچه‌هایی که قدم می‌زدیم، از خودم می‌پرسیدم که چه ناظری از خاطرات من ممکن است برای دیگران جالب باشد؟ برای من که تمام عمرم را در استانبول گذرانده بودم، قدم زدن با غریبه‌ای در شهر، فرصتی بود که از بیرون زندگی‌ام، شهر و خاطره‌هایم را ز نظر بگذرانم. چیزهای زیبا و جالبی که در پرسه‌های مان در کوچه‌های شهر می‌بینیم، چقدرشان شهر و چقدرشان خاطره است؟ اگر خاطرات نبودند، به راستی شهر برای مان چقدر معنادار و یا زیبا بود؟ آیا با فروریختن بناها، پل‌ها و میدانها؛ خاطرات مان نیز محو و کم‌رنگ نمی‌شوند؟

«معصومیت خاطره‌ها» همان قدر که بر داستان موزه معصومیت متکی است. بر اشیائی که منبع الهام رمان هستند، یعنی ساعت‌ها، نقاشی‌ها و تصاویر فیلم‌های قدیمی تولید شده در استانبول تکیه دارد. نیز بر مناظر واقعی استانبول که به شکلی شعرگونه به حال هم می‌آیند. حرکت دوربین در کوچه‌هایی که اشیای موزه را در آن‌ها جمع‌آوری کرده‌ام، منطبق بر رؤیای من برای موزه‌های آینده است. که آن‌ها را در خانه‌های مان، در زندگی روزمره و کوچک‌ها تصور می‌کنم. موزه‌هایی نه برای روایت داستان‌های بزرگ ملی. داستان شاهان و قهرمانان و شکل دادن به هویت ملی؛ بلکه موزه‌هایی همچون رمان‌های مدرن که نمایشگر زندگی و اشیای